

سوء قصدهای ۱۱ سپتامبر

سمیر امین^۱

سوء قصدهای انفجاری ۱۱ سپتامبر در نیویورک به تفسیری غیر از آنچه رسانه های خبری را اشغال کرده نیاز دارد. دغدغه عمده این رسانه ها این است که بهره برداری نظام هژمونی طلب آمریکا را از اقدامات مزبور مشروع جلوه دهند.

نفرت و وحشتی که هر انسان معمولی از مشاهده کشتار این همه انسان بیگناه به طور طبیعی احساس می کند نباید باعث گردد مسؤولیت سیاستی که آمریکا و متحدین آن (هفت کشور ثروتمند و صنعتی جهان G7) تا کنون تعقیب کرده اند به فراموشی سپرده شود. این کشتار گرچه برای اولین بار در خاک آمریکا رخ داد، اما اولین نوع از این کشتارها نیست. توجه کنیم که رسانه های خبری مورد نظر سرنوشت مردم عراق و یوگسلاوی که ناتو آن ها را بمباران می کرد، یا کشتار فلسطینیان به دستور شارون - دیروز در اردوگاه های صبرا و شاتیللا (لبنان ۱۹۸۲) و هم اکنون به طور روزمره - و یا قتل خونسردانه زندانیان جنگی مصری را هرگز با چنین پیگیری به نمایش نگذاشته اند. تروریسم دولتی نیز همان قدر وحشت انگیز است که تروریسم عاملین سوء قصدهای انفجاری ۱۱ سپتامبر.

به همین دلیل افکار عمومی مردم آمریکا باید بدانند که این وقایع، آن موج رسوائی مطلق و عمومی را که این رسانه ها می خواهند به دنیا بیاوراند به همراه نداشت. آن ها باید بدانند که انتخاب هدف - یعنی مرکز مالی نیویورک و پنتاگون - تنها باعث استقبال مشتی «اُمَل اسلامگرا» نشد، بلکه اکثریت عظیم افکار عمومی در آسیا و آفریقا و بخش غیر قابل انکاری از افکار عمومی اروپا نیز از آن استقبال کردند.

میزان مسؤولیت مجریان مستقیم این عملیات انتحاری - که بسیار ماهرانه سازمان یافته بود - هنوز روشن نشده و با اطمینان نمی توان گفت که یک یا چند شبکه می باشند - شاید هم سازمان های سیا و موساد آن ها را بازیچه دست خود قرار داده، یا در عمل آزادشان گذارده اند (بدون اینکه لزوماً ابعاد خسارت ها راسنجیده باشند). شاید هم این نکات هرگز روشن نشود. مگر نه این است که ۲۰ سال وقت لازم بود تا معلوم شود که موساد در بمب گذاری معابد یهودیان در کشورهای عربی دست داشته است. باید تعمق کرد و پرسید که چرا مقامات اسرائیلی (شارون، بارک، پرز) بلافاصله با چنین لحن خشنی خواستار «کشتار» حماس و حزب الله شدند؟ دلیلش این است که دقیقاً حماس و حزب الله علیرغم تعلق به حرکت ایدئولوژیک اسلامگرا، سازمان هایی هستند که تنها علیه اشغالگران اسرائیلی عملیات انجام داده اند.

نویسنده این سطور از زمره روشنفکران فراوانی است که معتقدند نخستین قربانیان اسلام سیاسی، خلق های عرب و مسلمان می باشند، چرا که جهان بینی ارتجاعی ای که مورد اتکای اسلام سیاسی ست، هیچ راه حل مؤثری برای مشکلات جامعه ارائه نداده و روش های عملی آن غیر قابل قبول و حتی نفرت انگیز است. توجه کنیم که دقیقاً به همین دلیل است که استراتژی های واشنگتن اسلام سیاسی را با نگاه مثبت نگریده و غالباً آن را متحد خویش ارزیابی می کنند. آن ها طالبان و اسامه بن لادن را «رزمندگان آزادی» (Freedom Fighters) توصیف کردند. خشم طالبان علیه کسانی بود که آنان را کمونیست های وحشت انگیز می نامیدند (و در حقیقت چیزی جز

۱ - Samir Amin نظریه پرداز اقتصادی و مسؤول فوروم جهان سوم. برای اطلاع بیشتر در باره او، نظریات و آثارش مراجعه شود به جلد دوم از «کنگره بین المللی مارکس» روی همین سایت.

مدرن گرایان ملی و پوپولیست نبودند) و جرم اصلی شان بازکردن مدارس به روی دختران بود. اما در آن زمان اینگونه اعمال نه از سوی دیپلماسی غرب محکوم شد و نه اعتراض جنبش های فمینیستی غرب را برانگیخت. کسانی که «افغان ها» نامیده می شوند یعنی الجزایری ها، مصری ها و دیگران که آدم کشی را در اردوگاه های برپاشده با هزینه آمریکا و با تعلیمات متخصصین سیا و متحد پاکستانی آن آموخته بودند، استعداد آدم کشی تروریستی خود را در الجزایر و کشورهای دیگر به کار می بندند. واشنگتن نه تنها کوچکترین عیبی در آن ها ندید، بلکه آنان را مورد پشتیبانی قرار داد و امروز نیز می دهد. آمریکا تنها کسانی را محکوم می کند که با اسرائیل اشغالگر مبارزه می کنند. دلیل این موضع گیری آمریکا صرفاً در حمایتی که از منادیان «ویژگی» فرهنگی می کند نبوده، بلکه علت آن را به احتمال زیاد در تحلیل صریح و بی شرمانه ای می توان یافت که دستگاه حاکمه آمریکا شمالی ارائه می دهد. بر اساس این تحلیل، اسلام سیاسی خلق هایی را که قربانی اش هستند در مصاف با جهانی شدن سرمایه داری لیبرال در ناتوانی و عجز محبوس می کند، امری که آب به آسیاب سرمایه مسلط می ریزد.

من در این لحظه، از کم و کیف واکنش واشنگتن در قبال سوء قصدهای ۱۱ سپتامبر اطلاعی ندارم ولی محتمل تر از همه این است که این واکنش^۰ بمباران گسترده و کشتار هزاران غیر نظامی را که هم اکنون نیز قربانی آمریکا و متحدین اسلام سیاسی او می باشند شامل خواهد گشت. سرنوشت بن لادن در این عملیات هرچه باشد، یک نکته مسلم است و آن اینکه تشدید کینه به آمریکا باعث خواهد شد که هزاران داوطلب جدید برای شرکت در حملات انتقامی علیه هدف های آمریکایی وارد میدان شوند. آیا دستگاه حاکمه آمریکا که نقشی بیش از پیش تعیین کننده و حتی انحصاری به قوای ترور نظامی اش داده و می دهد هدفی جز این را دنبال می کند؟ گذشته از وحشت ناشی از کشتاری که این سیاست به بار می آورد به این نکته باید توجه کرد که علی رغم همه این ها، این طرح با شکست رو به رو خواهد شد، زیرا نفرت هرچه بیشتری را در سراسر دنیا علیه آمریکا ایجاد خواهد کرد.

به همین دلیل است که اتخاذ این روش ها در خود جامعه آمریکا نیز یک «مک کارتیسم» جدید مستقر خواهد کرد و هر مخالفتی را در برابر سیاست تحمیلی سرمایه مسلط به بهانه «امنیت داخلی» و «جنگ با تروریسم» شیطانی قلمداد خواهد نمود.

جبهه واحد علیه تروریسم ممکن نیست. تنها با توسعه جبهه ای متحد علیه بی عدالتی بین المللی و بی عدالتی اجتماعی ست که می توان عملیات نومیدانه قربانیان سیستم را بی فایده و حتی غیر ممکن گردانید.

(منتشر شده در آرش، چاپ پاریس، شماره ۸۰، ترجمه بهروز افشین)